روزنامه شرق

روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیر مسوول: مهدی رحمانیان
نشانی: میدان فاطمی، خیابان فلسطین، کوچه برادران غفاری، پلاک ۲۶
تلفن: ۳۷-۸۸۹۸۶۸۲۹ نمابر: ۸۸۹۸۶۸۴۸ تلفن آگهی‌ها: ۲۲-۸۸۹۸۶۸۲۰
امور مشترکین: تلفن: ۳۲-۸۸۸۱۴۲۳۰
توزیع: شرکت پیام‌رسان پیروز تلفن: ۵-۶۶۲۷۲۱۳۰
چاپ: گلریز تلفن: ۶۶۷۹۵۴۴۲
www.sharghdaily.ir

تهران: اذان ظهر ۱۳:۰۴ اذان مغرب ۱۹:۵۹ اذان صبح فردا ۴:۵۷ طلوع آفتاب ۶:۲۷

روزنامه شرق

پنجشنبه ● ۲۹ فروردین ۱۳۹۲ ● ۷ جمادی‌الثانی ۱۴۳۴ ● ۱۸ آوریل ۲۰۱۳ ● سال دهم ● شماره ۱۷۱۰ ● ۱۲صفحه+ ۱۶صفحه ضمیمه

«دین و دموکراسی» و «ماتریالیسم تاریخی» با فیرحی و فرهادپور

شرق: در ادامه درسگفتارهای بهاره موسسه پرسش از روز یکشنبه اول اردیبهشت‌ماه ۱۳۹۲ ساعت ۱۹-۱۷ دو درسگفتار آغاز خواهند شد. درسگفتار مدل‌های دین و دموکراسی در کشورهای اسلامی و ماتریالیسم تاریخی به ترتیب توسط داوود فیرحی و مراد فرهادپور در این روز شروع می‌شوند. علاقه‌مندان برای ثبت‌نام و کسب اطلاعات بیشتر در مورد این درسگفتارها می‌توانند با شماره‌تلفن‌های ۵-۸۸۶۵۸۶۰۳ تماس گرفته یا به وب‌سایت موسسه پرسش به آدرس www.qporsesh.com مراجعه کنند.

تالار کوچک

این روزهای منِ خواننده

کاوه آفاق

● این روزها روی صحنه تماشاخانه پارین زعفرانیه، بازیگر تئاتری کمدی ابزورد به نام «خاکستری» هستم به کارگردانی شایان افکاری و با اینکه یکی، دو شب از اجرای آن بیشتر نگذشته، تعداد تماشاچیان لااقل این ذهنیت را در من ایجاد کرده که این تئاتر خوب از آب درآمده است. اما واقعیت اینجاست که هنوز هم نمی‌دانم چرا روی سن‌تئاتر هستم و چرا صحنه موسیقی از من دریغ شده و به رویم مسدود مانده است؟ و چرا اجازه حضور من در اولی (تئاتر) هست و هنوز در دومی (موسیقی) فراهم نشده؟ گاهی در روزهای تمرین در محوطه زیبای پارین که بخشی از موزه زمان زعفرانیه است، تنها قدم می‌زدم و چای به دست، فکر می‌کردم که دغدغه من همیشه تالیف اثر بوده، در هر حوزه‌ای از هنر که فعالیت می‌کردم. تا به حال یا آهنگ ساخته‌ام و ترانه گفته‌ام یا شعر نوشته‌ام یا فیلمنامه یا حتی نقاشی و معماری. اما بازیگری برای من یک رفع خستگی و فراغت بوده؛ چرا که همیشه مقید به تالیف بوده‌ام و نه اجرای مولفه‌های دیگران. دست روزگار یا هرچه بنامیم اما کاری کرد که این ترانه‌گوی مغرور، به حرمت هنر، تنها دلخوشی‌اش دیدن هموطنان و دوستدارانش در پایین صحنه نمایش خاکستری باشد! حالا تنها شنیدن صدای دست آنهاست که شاید خستگی ۱۰سال تنازع بقا در حوزه موسیقی به اصطلاح زیرزمینی و این روزها روی زمینی را به یمن فرکانس صدای آنها از تنم بیرون می‌کشد و به من امید فعالیت و ماندن می‌دهد. سالن تئاتر ما کوچک است و به راحتی از روی سن، ردیف آخر آن پیداست. اگر آینه‌ای در انتهای سالن بود و من خود را حین بازی در آن می‌دیدم، نمی‌دانستم آیا باز هم بازیگری را ادامه می‌دادم یا نه. البته ناگفته نماند یکی از دغدغه‌های من در هنرهای نمایشی و سینما همیشه کمدی بوده و آن را عمیق‌ترین ژانر موثر بر روح مخاطب می‌دانم و تئاتر «خاکستری»ما به قلم شایان افکاری هم متنی کمدی است و هم عمیق و روایت یک ساعت از زندگی و معصومیت دو آدمکش کم‌هوش است که شاید قصه‌ای نمادین از این روزهای بعضی از ما باشد. من که در ترانه‌هایم سال‌ها گریسته‌ام و گریانده‌ام، شاید کمی با تلنگر به تفکر همراه با خنداندن شما روی صحنه، بار گناهانم کم شود. منتظر افتخار دیدار شما از نزدیک هستم؛ چه در صحنه تئاتر به عنوان یک بازیگر و چه پشت میکروفن و ساز به‌دست به عنوان خواننده.

با شاعر

هایکوهایی برای زلزله

کاوه گوهرین

● پس از زمین‌لرزه
به‌دنبال صاحب‌اش
گربه خاک‌آلود

● ویرانه پس از زلزله
به جست‌وجوی چیست
کلاغ دیرسال؟
دیگر نیست
لانه نوساز پرنده
ایوان فرو ریخته

● شنید آیا
شروه‌های زن مجروح را
کپرِ ویران!

مرگ مولف

«داریوش صفوت» استاد برجسته موسیقی ایرانی در ۸۵ سالگی درگذشت

جاودانه خواهد ماند

مصطفی کمال‌پورتراب

یک روز قبل از مرگ دکتر «داریوش صفوت» در منزلم فیلمی از من می‌گرفتند که در آن راجع به استادان برجسته موسیقی ایران و تاثیرات آنها صحبت کردم. به اتفاق صحبت از استاد «صفوت» هم به میان آمد. درباره سازها و استفاده استادان از آنها سخن می‌گفتم که استادان برجسته و هنرمندان حقیقی موسیقی از هرسازی صدای مطلوبی بیرون می‌آورند. آنها می‌دانند از جعبه صوتی چگونه نوای دل‌انگیز بسازند. بعضی از این استادان کارشان عالی است و دکتر «داریوش صفوت» از این دسته است. او مانند استاد «شهناز» ابتکاراتی داشتند که همه کس نمی‌توانستند داشته باشند و همین مسایل استاد صفوت را به بزرگی رساند. یکی از کارهای بزرگی که دکتر صفوت در تاریخ موسیقی کرد و همیشه هم جاودانه می‌ماند این بود که «مرکز حفظ و اشاعه موسیقی» را در صدا و سیما راه انداخت و شاگردان زیادی مثل آقای حسین علیزاده آنجا تربیت شدند. من معتقدم خدمات ایشان بی‌نظیر بود که در تاریخ باقی می‌ماند و هرگز فراموش نمی‌شود. او فردی اهل تحقیق و باسواد بود و در درستی و راستی انسانی راستین بود که به همه کمک می‌کرد. دکتر «صفوت» ابتدا سنتور می‌زد. او پیش استاد ابوالحسن صبا به همراه حسین دهنوی و آقای پایور سنتور آموختند. او احساس کرد که سنتور جواب احساسات او را نمی‌دهد. چون سنتور سازی است که کمتر پرده دارد اما «سه‌تار»سازی بود که می‌توانست او را راضی کند. چون وقتی انگشت‌ها را روی پرده می‌گذارد می‌توانست خلاقانه‌تر کار کند. صفوت چون تحصیلات عالی داشت و در فرانسه درس موسیقی خوانده بود و حتی کتابی هم به زبان فرانسوی نوشته، توانست خدمات زیادی به موسیقی ایران بکند.

داستان جالبی از آقای صفوت و تاثیرش بر موسیقی و شاگردانش به یاد دارم که خالی از لطف نیست. یک موسیقیدان منحصربه‌فرد ویتنامی در فرانسه به نام «فران وانکه» که شخصیت بزرگی در موسیقی به حساب می‌آمد به آقای دیگری به نام «ژاندورینگ» که استاد گیتار بود و بعد به تار علاقه‌مند شده بود گفته بود به ایران بیاید و نوارهای موسیقی ایرانی را گرفته و مطالعه کند تا با ساز ایرانی آشنا شود. «ژاندورینگ» می‌رفت پیش «وانکه» که ساز «تار» را کامل کند. وانکه ویتنامی آدرس خانه ما را در تهران به او داده بود و این موزیسین فرانسوی یک شب ژانویه به تهران آمد. او گفت من آمده‌ام اینجا که تار یاد بگیرم ولی پول ندارم، گیتار درس می‌دهم و تار یاد می‌گیرم. من استاد «صفوت» که مدیر بخش موسیقی دانشگاه هنرهای زیبا بود را معرفی کردم. به ایشان زنگ زدم که کسی از فرانسه آمده و می‌خواهد تار یاد بگیرد. صفوت فرانسوی می‌دانست و قبول کرد و «ژاندورینگ» تار ایرانی را پیش او یاد گرفت و به فرانسه برگشت و استاد موسیقی شد. بعد از چندسال متوجه شدم که آقای ساسان فاطمی، محقق و پژوهشگر موسیقی و استاد موسیقی دانشگاه تهران که دکترای موسیقی‌شناسی دارد، شاگرد آقای «ژاندورینگ» بوده که تار را از آقای صفوت یاد گرفته بود. می‌توان خدمات صفوت را در مشابه چنین اتفاقی جست‌وجو کرد.

کیوان زرگری
cartoononline.persianblog.ir

کارتون خواب

سال‌هشتم

سربند

علی ثابت

یادت می‌آید؟ کنار سیدرضا چهار زانو، روی زمین خاکی نشسته بودم.

سیدرضا پوتین‌ها را واکس می‌زد و من سر خم کرده بودم بین دو پا و با نگاهم مسیر فرچه را دنبال می‌کردم؛ چپ، راست، بالا، پایین

سخت کوبیدی به شانه‌ام. پریدم. خندیدی و گفتی:

-کجا سیر می‌کنی برادر؟

نگاهت کردم. بی‌رمق. خندیدم.

سیدرضا گفت: دلش تنگ خونه‌ست!

گفتی: نه بابا این کلک‌ها قدیمی‌شده و...

گفتم: ول کن حاج احمد. عاشق نشدی، نمی‌دانی!

گفتی: عاشق شده‌ام، خوب هم می‌دانم. اگر عاشق بودی، این‌طور بغ نمی‌کردی و زل نمی‌زدی به فرچه سیدرضا.

من خودم از صبح تا حالا توی گردان، دنبالش هستم. آخر سر هم که گم‌شده‌ام را پیش شما پیدا کردم.

یکه خوردم.

-پیش من است؟

سیدرضا که صورتش زیر آفتاب مچاله شده بود، دستش را بی‌رمق بالا آورد و باته خنده‌ای گفت: سربندت را می‌گوید، بردار....

-سربند منو می‌خوای؟

-سید که نیستم، سربند یازهرا هم نبندم؟

در دلم گفتم: تو دیگه چه مسلمانی هستی! چه فرقی دارد؟

نگاهم کردی و گفتی: علی آقا... برای ما فرق داره. مثل شما که اونی که چشمت رو گرفته، با بقیه برایت فرق داره.

سربند را گرفتی و رفتی.

دوباره سر خم کردم میان دو پا...

سیدرضا آهسته و باخنده گفت: خدا می‌داند چقدر بلوا به پا کرده برای پیدا کردن سربند یا زهرا.

*

غبار در فضا معلق بود و ماسک بود که بین بچه‌ها ردوبدل می‌شد. نیم‌خیزشده بودم پشت خاکریز. نفس بالا نمی‌آمد. خس‌خس سینه‌ام را میان آن همه صدا واضح‌تر از همیشه می‌شنیدم. همه چیز صامت بود و تکان‌ها آهسته.

زل زده بودم به تو

یکی فریاد زد، چه کار می‌کنی تو... ماسک را به سمتم انداخت که بزن.

دیگه یادت نمی‌آید.

من هم یادم نمی‌آید.

تهران بالای سرمزارت ایستاده بودیم. وقتی در قبر گذاشتنت، هنوز سربند یازهرایت را بسته بودی.

دوست داشتم مثل آخرین لحظه‌ها باز هم سینه‌خیز شوم و زل بزنم به تو.

تو یادت نمی‌آید. ولی من مجذوب سربند یازهرایت شدم.

به یاد شهید احمد ضرغامی

یادداشت‌های یک دیوانه

تارهای وابستگی انسانی

اشکان خطیبی

از من بپرسید، میگم آخر دنیاست. کافیه فقط یه نگاهی به وضعیت جهان بندازید تا دیگه منو متهم به بدبینی نکنید. اونور دنیا یکی میره بالای یه ساختمون و با هر فشنگش یکی از همشهریاشو به بهانه اینکه از نژاد خالص آریایی نیست، می‌فرسته سینه قبرستون، اینور دنیا تو آذربایجان و بوشهر زلزله میاد. اونور دنیا در خط پایان یک مسابقه دوی ماراتن که به انگیزه همبستگی مردم شهر برگزار شده، انفجار دو بمب انتظار دوندگان رو میکشه، اینور دنیا باز زلزله میاد. این‌بار تو سیستان و بلوچستان. نزدیک خاش. چاه اشکمون خشک شد آنقدر که سوگوار هموطنانمون شدیم. خدا رو شکر می‌کنم. تنها به این دلیل که همیشه شرایط سخت، ما ایرانی‌ها رو به هم نزدیک‌تر کرده. یادداشتی که در ادامه میارم تنها قسمتی از دلنوشته خواهرم «دره خطیبی» فیلمساز و نویسنده خارج از ایرانه که همدردی خودش رو فریاد کرده:

«چه کوتاه، چه سریع، چه بیصدا و ناگهانی خواب کودکان این سرزمین آشفته می‌شود. حتی تصورش هم سخت است، که شب در آغوش مادرت بخوابی و صبح در آغوش خاک، که صبح روز قبل در کلاس مدرسه باشی و فردایش بر زمین خاکی، زلزله را هضم کنی.

کدام‌یک از این کودکان و والدینشان قبل از خواب به زلزله فکر می‌کردند؟ دغدغه کدامشان قبل از خواب، سرمای کوچه‌ها بوده؟ یقین دارم که تعداد بیشماری شب را تا صبح در جایشان غلت زدند و خواب بر چشم نیاوردند که اجاره‌خانه را از کجا جور کنم و شکم بچه‌ها را تا آخر ماه با چه سیر کنم و قسط‌های جهیزیه تازه‌عروسم را چگونه بپردازم؟

دختری که هر شب چشم‌انتظار عروسکی بود که قولش را از پدر گرفته بود، امروز موهای پریشان مادر را روی خاک نوازش می‌کند. پدری که قسط‌هایش عقب افتاده بود به دیوار خراب‌شده نسیه‌فروشی تکیه زده و با ناباوری به بخت برگشته‌اش می‌گرید.

حالا که این را می‌نویسم در سرزمینی هستم که از زلزله خبری نیست. دغدغه من سرمای ناچیز شب‌هاست و بالا بودن صورت‌حساب‌های برق و گاز. دغدغه من ماشین خوب نداشتن است و خانه‌ای که دیوارهایش مرا می‌خورد، یا شاید باید بگویم دغدغه من تا چند روز پیش اینها بود، اما امروز تصور کودکانی که بی‌خانمانند و زنانی که بی‌شوهر شده‌اند، مردانی که خانه و زندگی‌شان بر سرشان آوار شد، خواب را از من ربوده. امروز مرا تارهای وابستگی انسانیت، به زلزله‌زدگان پیوند می‌دهد. به زلزله‌زدگان ایران و پاکستان و هند و هر کجا که موجود زنده‌ای در آن بی‌پناه شده است.

پاهایم را محکم زمین گذاشته‌ام و دست‌هایم را محکم روی کیبورد لپ‌تاپم می‌کوبم، این حس زنده‌بودن است و من شاید فردا نباشم و نیرویی قوی‌تر از من، من را بر این می‌دارد که بعد از سال‌ها به تهران، زادگاهم بیایم که کسی چه می‌داند، شاید فردا این تهران من باشد که گریه کودکان بی‌خانمانش، گوش کوچه‌های کودکی مرا پر می‌کند و مغلوب زلزله‌ای از همین دست می‌شود.

به دور و برم که نگاه می‌کنم با ترسی ناپیدا از خودم می‌پرسم؛ آیا این زمین خاکی به روزهای آخرش نزدیک می‌شود؟ دور هستم، خیلی دور... ولی دلم با تویی است که زندگی‌ات بر سرت آوار شده.»

از هرنظر بی‌ضرر

آموزش مشارکت اجتماعی

پوریا عالمی

● امروز برای مترقی شدن جامعه، مهم‌ترین شیوه‌های مشارکت اجتماعی را برای شما آموزش می‌دهیم. مدتی است مردم همه کارهایشان را در اینترنت می‌کنند. شاد می‌شوند، غمگین می‌شوند، طرف را تمام‌وقت و نان استایپ یا نون استوپ لایک می‌کنند. بعد عاشق می‌شوند، خواستگاری می‌کنند، ازدواج می‌کنند. فقط مانده در اینترنت بچه دانلود کنند. به همین مناسبت ما تا قضیه پیچیده نشده دستور غذای زیر را انجام می‌دهیم تا ذائقه شما هم تغییر کند

مواد لازم

فرد ..... یک عدد
جامعه..... یک پارچه
بحران اجتماعی ..... به میزان لازم
کامپیوتر یا لپ‌تاپ یا موبایل فینگرتاچ ...یک قبضه
انواع فیلترشکن..... هر چی بیشتر بهتر
موس یا ماوس..... یک دانه
انگشت اشاره..... یک عدد

دستورالعمل

ابتدا کامپیوتر یا لپ‌تاپ را روشن می‌کنیم و منتظر می‌مانیم تا بالا بیاید. دوستان دقت کنند که اگر ویندوز کامپیوتر شما باگ داشته باشد بیشتر از عزیزانی که اپل دارند، طول می‌کشد تا بالا بیاید. عیبی ندارد. به جاش روی اپل فیلترشکن راحت نصب نمی‌شود. وقتی دستگاه بالا آمد (توجه کنید که دستگاه بالا نمی‌آید. یعنی فکر نکنید کامپیوترتان بلند می‌شود و می‌رود هوا) وارد هر جا که خواستید از جمله خبرگزاری ... می‌شوید. وقتی وارد شبکه شدید لاگ‌این یا لاوگ‌این یا لوگ‌این شدید، اول توضیح می‌دهید که امروز چی خوردید، چی پوشیدید و شب کجا دعوت هستید. بعد عکس‌های میهمانی دیشب را (البته با بریدن افراد دیگر در عکس) لود یا لاود لُد می‌کنید. تا اینجای کار خیلی طبیعی و معمولی است. البته این احتمال هست که از وقتی که عضو این شبکه شدید، وجه شاعرانه یا عارفانه یا فیلسوفانه وجودتان را کشف کرده باشید. اگر این‌طور است سریع یک شعر جدید به عنوان استاتوس یا استتوس یا ایستیتیوس بگذارید. یا یکی از کرامات‌تان را با عکسی از آن حادثه مبارک منتشر کنید. اگر هم فیلسوفی‌تان منبسط شده، یک متن فلسفی ابراز کنید. در این لحظه ممکن است یک خبر خیلی بد یا خیلی خوب یا خیلی معمولی بشنوید. این خبر می‌تواند خبر زلزله، سیل، آتش‌سوزی جنگل، خشک شدن دریاچه ارومیه، بمباران در فلسطین، افتادن شهاب‌سنگ در روسیه، شادی پس از گل بازیکنان پرسپولیس (۱۶-)، رسیدن تیم‌ملی ایران به جام‌جهانی ☺ و چیزهای دیگر باشد. توجه کنید خبر هرچه بزرگتر و مهیب‌تر باشد بهتر. وقتی متوجه بحران شدید سریع دست به کار می‌شوید و انگشت اشاره خود را آماده می‌کنید. روی صفحه طرفداران، معترضان، منتقدان، همدردان، هم‌شادان، یاران، دشمنان و غیره مربوطه می‌روید. انگشت مبارک را تکان‌تکان می‌دهید و لایک Like می‌زنید. و تمام.

غذای شما آماده است

خب. مشارکت اجتماعی شما تمام شد. خسته نباشی. حالا انگشت‌تان را باید آماده نگه دارید برای اتفاق بعدی.

داستان کوچک

پنیر کجا می‌توانست رفته باشد؟

جیسون سینکلار لانگ. ترجمه: هادی عظیمی

● هیچ‌کس یادش نمی‌آمد چرا اولین بار روی پدربزرگ اسم «پنیر» را گذاشتند. اما آن شبی که او ناپدید شد، این موضوع اصلا اهمیتی نداشت. ساعت‌ها اضطراب، تماس با دوستان، جست‌وجوی محله... هیچ چیز. تا اینکه بعد از نیمه‌شب وقتی از اتاق زیرشیروانی بیرون آمد، دستش پر از بریده‌های روزنامه‌های قدیمی بود و صورتش پر از اشک.

آکادمی

۳۰فروردین؛روز نجوم

روزی برای من ،تو و آسمان

گروه علم: اگر به آسمان و پدیده‌های زیبای آن علاقه‌مند هستید، کل روز جمعه خود را به این موضوع اختصاص دهید. مراسم روز نجوم، فردا (جمعه ۳۰ فروردین) در سراسر کشور برگزار می‌شود. ماهنامه نجوم نیز با همکاری برج میلاد و باشگاه نجوم برج میلاد، برنامه‌های مفصلی را برای این روز تدارک دیده است. این برنامه‌ها، شامل ۱۲ سخنرانی با موضوعات نجومی و غرفه‌های آموزشی مختلف است. همچنین برنامه رصد عمومی (با همکاری ماهنامه نجوم، موسسه آسمان شب و باشگاه نجوم برج میلاد) در محوطه برج برگزار می‌شود. علاقه‌مندان به آسمان می‌توانند با تلسکوپ به رصد اجرام آسمانی همچون خورشید، ماه و سیارات بپردازند. این مراسم روز ۳۰ فروردین، از ساعت ۱۰ صبح تا ۱۱ شب در برج میلاد برگزار می‌شود. در این برنامه کارشناسانی مانند دکتر «حبیب خسروشاهی»، «سپهر اربابی»، «سیروس برزو»، «کاظم کوکرم»، «اُشین ذکریان»، «محمدتقی میرترابی»، «محسن ایرجی» و... سخنرانی می‌کنند. همچنین علاوه بر این سخنرانی‌ها، نمایشگاه عکس‌های نجومی، برنامه‌های رصد اجرام آسمانی با تلسکوپ، غرفه‌های عرضه محصولات نجومی، غرفه‌های آشنایی با فضا و نجوم، جلسه‌های پرسش و پاسخ و... نیز برگزار می‌شود.

رویداد

از «وسوسه‌های ناکوک» رونمایی می‌شود

● **ایلنا:** نشر هونار یک مجموعه داستان و یک مجموعه شعر منتشرشده‌اش را رونمایی می‌کند. نشر هونار چندی پیش کتاب‌های «وسوسه‌های ناکوک» داستان‌های کوتاه اشا صدر اشکوری و «شناکردن در یخ» سروده‌های امیرحسین اشکور را به چاپ رسانده است. مسوولان این انتشارات برای رونمایی از این دو کتاب، برنامه‌ای را در گالری ایده ترتیب داده‌اند که در این برنامه استادان ادبیات حضور خواهند داشت. این برنامه جمعه ۳۰ فروردین، از ساعت ۱۶ الی ۱۹ در گالری ایده به آدرس خیابان خردمندشمالی، خیابان هجدهم، شماره ۲۶ برگزار می‌شود.

م/الف۲۱۴

آگهی مناقصه عمومی شماره ۹۲/۱۰۰/۱

نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران

معاونت آماد و پشتیبانی نیروی انتظامی جمهوری اسلامی ایران در نظر دارد تعداد پنج قلم کالا مشروحه شامل (لباس کار زیتونی، اورکت استتاری کویری وظیفه، جوراب، کفش بی بند و بالش ابری بارویه) مورد نیاز خود را از طریق مناقصه عمومی یک مرحله ای تامین نماید. تولیدکنندگان واجد شرایط و دارای مدارک قانونی می توانند با در دست داشتن رسید بانکی بمبلغ بیست و پنج هزار (۲۵۰۰۰) ریال بابت هر قلم واریزی بحساب شماره ۸۰۰۱ خزانه نزد بانک ملی ایران به مرکز خرید این معاونت واقع در کیلومتر ۱۸ جاده مخصوص کرج خیابان ۶۳ (ملک) نرسیده به موسسه قوامین پلاک ۱۲(طبقه اول، اداره اقلام عمومی، دایره پوشاک) مراجعه و اسناد مناقصه را دریافت و پیشنهادهای خود را تا ساعت ۱۴:۰۰ مورخ ۱۳۹۲/۲/۸ به صندوق پیشنهادات مستقر در دبیرخانه آن مرکز ارائه نمایند. ضمنا هزینه چاپ آگهی بر عهده برندگان مناقصه می باشد.

معاون آماد و پشتیبانی ناجا